

بررسی روش شناسی امیل دورکیم از منظر پیتر وینچ در مطالعه پدیده‌های اجتماعی

حسین هرسیج^{۱*}، رضا محموداوغلی^۲

۱- دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲- دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

چکیده

بحث از ویژگی‌های روش شناختی پژوهش علوم اجتماعی، به میزان قابل ملاحظه‌ای، در گرو تبیین چیستی این نوع پژوهش است. در این نوشتار دو رویکرد رقیب در این زمینه مطرح شده‌اند، طبیعت‌گرایان و در زمره آنها پوزیتیویست‌ها که بر همانندی علوم طبیعی و علوم اجتماعی از لحاظ روش‌شناسی تاکید دارند و پدیده‌های اجتماعی را همچون پدیده‌های طبیعی قانونمند تلقی می‌کند. در این طیف به دیدگاه امیل دورکیم می‌توان اشاره کرد. در مقابل این گروه کسانی هستند که قائل به تفاوت ذاتی حوزه‌های علوم طبیعی و اجتماعی می‌باشند. در زمره این افراد، پیتر وینچ است که تاکید می‌کند که علوم اجتماعی با تفهیم اعمال بشری سروکار دارد. این تفهیم از طریق درک قواعدی که زندگی اجتماعی بر پایه آنها استوار شده است، ممکن می‌گردد و علوم اجتماعی از لحاظ مفهومی و منطقی با علوم طبیعی متفاوت است. در این مقاله ضمن نقد روش پوزیتیویستی امیل دورکیم از طرف پیتر وینچ، این فرضیه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که؛ رویدادهای اجتماعی را نمی‌توان مانند دورکیم به سان شیئی بیرونی مشاهده و تحلیل کرد، بلکه باید با توجه به هنجارها و معیارهای مرسوم هر جامعه، آن را تفسیر کرد و هدف از پژوهش‌های اجتماعی، شناخت اعمال انسان و تبیین نتایج و پیامدهای ناخواسته و طراحی نشده آن است. به این منظور ابتدا به تبیین پوزیتیویسم و اصول و مبانی آن می‌پردازیم. سپس دیدگاه اثباتی دورکیم را به طور خاص مد نظر قرار داده، می‌کشیم دقایق بحث در باره آن را مشخص سازیم. در ادامه به بررسی نقد پیتر وینچ بر روش شناسی پوزیتیویستی دورکیم خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی: پوزیتیویسم، قواعد اجتماعی، تفهیم، تبیین، بازی‌های زبانی.

مقدمه

مطالعه و بررسی پدیده‌های اجتماعی در غرب، تا نهضت اصلاح دین و جنبش نوزایی در حوزه فلسفه صورت می‌گرفت. به تدریج تحت تأثیر دگرگونی‌های بنیادین صورت گرفته در زمینه‌های مختلف علوم طبیعی، مطالعات فلسفی صرف و متکی بر احکام مابعدالطبیعه، رد شد و انگیزه و ضرورت شناخت عقلی و علمی طبیعت و جامعه رونق گرفت. اندیشمندانی همچون سنت سیمون، کنت و دورکیم، با الگوگیری از روش‌های تجربی علوم طبیعی، بر لزوم استفاده از روش‌های تجربی و اثباتی در حوزه‌ی علوم اجتماعی تأکید کردند. این افراد برآن بودند که علوم طبیعی بدان گونه که در دستان امثال نیوتن، گالیله و کپلر تکوین یافته بود، باید الگوی تمام عیار علوم شود و روش‌های آن سرمشق جمیع معارف بشری باشد. روش‌شناسی همه علوم، اعم از طبیعی و اجتماعی، برای اثبات گرایان یکسان بود و شرط پژوهش علمی، صدق‌پذیری^۱ گزاره‌های پژوهشگر از راه مشاهده و سنجش دقیق مقولات مورد بررسی بود. به طوری که دورکیم بیان می‌کند که مقوله‌های جامعه‌شناسی، اموری ذهنی و غیر قابل دسترس نیستند، بلکه عینی، قابل مشاهده و قابل تجربه و بررسی می‌باشند.

در مقابل این رویکرد، انواع دیدگاه‌های منتقد و مخالف اثبات‌گرایی در عرصه معرفت‌شناسی علوم اجتماعی سربرافراشته‌اند. قدیمی‌ترین رویکرد منتقد پوزیتیویسم، رویکرد تفسیری بود که از سوی نظریه پردازانی همچون دیلتای، ریکرت و وینچ دنبال شد. این رویکرد، از تفاوت ذاتی حوزه‌های علوم طبیعی و

اجتماعی بحث می‌کند. این گروه در برابر پوزیتیویست‌ها که روش‌شناسی‌های عمدتاً کمی و علمی برای علوم اجتماعی و انسانی ارائه کرده بودند، به عرضه روش‌شناسی‌های متکی به پدیدارشناسی و یا تاویل‌گرایی (هرمنیوتیک) اقدام کردند. در این بین، پیتر وینچ فیلسوف بریتانیایی، یکی از پر بحث‌ترین دفاع‌ها را از روش هرمنیوتیکی علوم اجتماعی ارائه کرده است. او در کتاب "ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه" (۱۹۵۸)، فلسفه زبان ویتگنشتاین را با جامعه‌شناسی و بر ترکیب می‌کند و نقدی اساسی را بر دیدگاه اثبات‌گرایی دورکیم ارائه می‌دهد.

با توجه به موضوع تحقیق، پژوهشگر تلاش می‌نماید که به پرسش‌های زیر پاسخ دهد؛ امیل دورکیم و پیتر وینچ از چه روش‌هایی برای درک مسائل علوم اجتماعی بهره می‌برند؟ و پیتر وینچ چه نقدهایی را بر روش‌شناسی دورکیم بیان می‌کند؟ آیا پژوهش‌های اجتماعی، همان منطق پژوهش‌های علمی - تجربی در علوم طبیعی را دارد؟ آیا این نوع پژوهش‌ها، در تقابل علوم طبیعی/علوم اجتماعی، هماهنگ با ویژگی علوم اجتماعی، از حیث سروکار داشتن با اموری چون دلیل، فهم (به جای علت) است؟ به منظور یافتن پاسخ به سوالات مطرح شده، در پژوهش حاضر سعی شده است ضمن تبیین پوزیتیویسم و اصول و مبانی آن، به بررسی دیدگاه اثباتی دورکیم پرداخته شود. در ادامه، نقد پیتر وینچ بر روش‌شناسی پوزیتیویستی دورکیم بررسی خواهد شد.

پوزیتیویسم^۱

اصطلاح "پوزیتیویسم" از اوایل قرن نوزدهم وارد تاریخ تفکر فلسفه علم شده است. در این دوره تحت تأثیر رخدادهای بنیادین فکری و اجتماعی به تدریج علوم اجتماعی از فلسفه جدا گردید. اندیشمندانی چون فرانسیس بیکن، ویلفردوپارتو، رنه دکارت و سنت سیمون در طرح نظرات خویش بر ضرورت عینیت‌گرایی در مطالعات مسائل اجتماعی تأکید کردند، ولی هیچ‌یک از این افراد از پوزیتیویسم به مثابه علم صحبتی نمی‌کنند (سیف‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۹۲). این آگوست کنت دانشمند فرانسوی است که علم پوزیتیویسم را به معنا و مفهوم امروزی پایه‌گذاری کرد (شاله، ۱۳۵۵: ۴۰-۳۸). به طوری که دو اثر عمده آگوست کنت یعنی "نظام سیاست اثباتی"^۲ و "دروس فلسفه اثباتی"^۳ سراسر نشان‌دهنده یک بینش اثباتی را تشکیل می‌دهد (توسلی، ۱۳۶۹: ۵۴).

از نظر لغوی ریشه‌های لاتینی اصطلاح پوزیتیویسم، مصدر "Ponere" است که معنای "نهادن" و "وضع کردن" می‌دهد که به معنای قطعی و یقینی، واقعی، مثبت، صریح، نسبی و تحقیقی گرفته شده است (توسلی، ۱۳۶۹: ۴۸). پوزیتیویست‌ها عقیده داشتند که شناخت واقعی و قابل اثبات تنها بدون پیش‌داوری و فلسفه بافی و به وسیله مشاهده و تجربه به دست می‌آید. انسان تنها تا آن میزان می‌تواند از دنیای اطراف مطلع شود که مشاهدات به او اجازه می‌دهند. بنابراین تنها نظریاتی قابل اطمینان هستند که بتوان آنها را توسط مشاهده و تجربه اثبات کرد (بوهنن، ۱۹۷۲: ۱۷۲). آگوست کنت بر این باور

بود که عاقبت همه علوم (از جمله علمی که به جامعه می‌پردازند)، از نظر روش‌شناسی به یک شکل خواهد بود. این فکر با اثر گذاشتن بنیادین بر نویسندگان گوناگون از مارکس و انگلس گرفته تا دورکیم، اهمیت زیادی در توسعه علوم اجتماعی در سراسر سده نوزدهم داشت (Smite, 1996:30-35).

در سال‌های پس از جنگ جهانی اول به موازات تخصصی‌شدن علوم اجتماعی در روند مطالعات پوزیتیویستی مسائل اجتماعی، شاهد طرح شکل جدیدی از پوزیتیویسم به نام پوزیتیویسم منطقی می‌باشیم (سیف‌زاده، ۱۳۷۹: ۴) که در دهه ۱۹۲۰ در جایی ظهور پیدا کرد که به عنوان محفل وین شناخته شده بود. این حلقه تحت تأثیر راسل^۴ و ویتگنشتاین^۵ بود. می‌توان گفت که راسل حلقه وین را در باب منطق‌گرایی در ریاضیات و علاقه‌شان به استقرا تحت تأثیر قرار داد و ویتگنشتاین در باب مساله حد میان علم و مابعدالطبیعه (گلیس، ۱۳۸۱: ۳۸). رای اصلی مشترک میان اعضای این محفل، آن بود که علم تنها شکل حقیقی شناخت ارزشمند و واقعیت محسوس تنها موضوع شناخت است (توسلی، ۱۳۷۶: ۵۰). در این دیدگاه، گزاره‌ها تنها در حالتی به گونه‌ای ادراکی معنا دارد که بتوانند با تجربه به ابطال یا واری‌سازی شوند. چرا که گزاره‌های اخلاقی و زیبا شناختی به لحاظ ادراکی بی‌معنا است. نمی‌توان آنها را با تجربه بررسی یا ابطال کرد. چنین گزاره‌هایی ابراز ترجیح‌ها یا احساس‌ها و انگیزه‌ها هستند. اما خود شناخت نیستند (Smite, 1996:34-36).

مهمترین نکته‌ای که این گروه بر آن تأکید دارند،

1. Positivism
2. Systemede Folitique Positive
3. Cours de Philosphi Positive

4. Russel
5. Witgenitein

طبق الگوی طبیعی فارغ از تمایلات و ارزش‌های شخصی، اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی (Delanty and Strydom, 2003:13-14). شناخت واقعیت تحت تاثیر ارزش‌های پژوهشگر قرار نمی‌گیرد. واقعیت، امری عینی است و مستقل از پژوهشگر می‌باشد. از دید هورکهایمر، پوزیتیویسم بین امر واقع و ارزش، تمایز مطلق برقرار می‌سازد و از این رو دانش را از علایق انسانی منفک می‌سازد (باتامور، ۱۳۷۳: ۴۶). طبق این قاعده، ما مقید به رد مفروضات ارزشی به عنوان ویژگی‌های جهان هستیم، زیرا قابل کشف نیستند (کچویان و جلیلی، ۱۳۸۵: ۳۲۹).

پ) علاوه بر جهان طبیعی در جهان اجتماعی نیز قواعد نظم بخشنده وجود دارد. البته این به شکل‌های (قیاسی - قانون شناختی) و (استقرایی - آماری) پوشش دهنده قانون توضیح دهنده، اجازه کار می‌دهد (Hempel, 1996: 31-35). فرض تحلیلی پوزیتیویسم این است که عامل نهایی تحقیق علوم اجتماعی، قوانین و یا تصمیمات شبه قانونی است. محقق موظف است رفتارهای جمعی و پدیده‌های اجتماعی را در یک رابطه علی و معلولی در قالب نظم‌های تجربه پذیر و با بی طرفی کامل مورد بررسی و تحلیل قرار دهد (توسلی، ۱۳۷۶: ۵۰-۴۷). در برابر هر تغییر خاص X یک تغییر خاص Y وجود دارد، به گونه‌ای که یکی بر حسب دیگری قابل تبیین است. صورت منطقی این رابطه همان $y = (Fx)$ یعنی صورت عام قوانینی است که در علوم طبیعی یافت می‌شود.

ت) این تایید و ابطال تجربی است که عیار واری (حقیقی) است. به زبان فلسفی این کار اقتباس یک شناخت‌شناسی تجربه‌گرا است (Smite, 1996: 30-31). تنها منبع شناخت اجتماعی، حس است.

اصل «تحقیق پذیری»^۱ است، بدین معنا که هر فرضیه که از محک اثبات تعمیمات استقرایی پیروزمندانه سر برآورد، علم است و غیر از آن حرفی موهوم و بی معنا است (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۴). یک قضیه وقتی معنا دار است که از طریق حسی قابلیت «تحقیق‌پذیری» داشته باشد (ابراهیمیان، ۱۳۷۲: ۳۵). اصل تحقیق‌پذیری به همراه دو اصل دیگر، یعنی نظریه وحدت علوم و بی ارزش بودن متافیزیک، سه اصلی بودند که پوزیتیویست‌های منطقی، به شدت به آنها پایبند بودند (فره، ۱۳۷۷، ۴۱). آموزه‌های منطقی "رسالة منطقی - فلسفی" ویتگنشتاین، برنده ترین سلاح حلقه منطقی وین، بر ضد مابعدالطبیعه و الهیات بود، که طبق آن، مابعدالطبیعه نه تنها کاذب و باطل، بلکه دقیقاً بی معنا و بیهوده و پوچ هستند (گلیس، ۱۳۸۱: ۱۹۸).

در کل، به نظر می‌رسد اثبات‌گرایی چندین مفروضه زیربنایی داشته است:

الف) باور به وحدت علم (شامل علوم اجتماعی است)؛ فقط «یک روش علمی» وجود دارد که به وسیله آن می‌توان پدیده‌ها را بررسی کرد، اعم از این که با مواد فیزیکی سر و کار داشته باشیم یا با رفتار انسان‌ها. به تعبیر اثبات‌گرایان، این روشی است که می‌توان آن را برای همه علوم به کار برد (Peters and Burbules, 2004). آراء پوزیتیویست‌ها، تفهیمی‌ها و انتقادی‌ها، همه بر ویژگی "وحدت علم" به عنوان یکی از مفروضات پوزیتیویسم تاکید داشته و دارد (کچویان و کریمی، ۱۳۸۵: ۳۴).

ب) فراغت از ارزش‌ها؛ مبتنی بر ایده لزوم حفظ جدایی منطقی واقعیات و ارزش‌ها و تولید گزاره‌ها

دورکیم^۲ و کتاب معروف او در باب قواعد روش جامعه‌شناختی صورت جدی تری یافت، چنان که هنوز هم بعضی صاحب‌نظران آن را طلوعی برای جامعه‌شناسی علمی می‌دانند. نخستین بحثی که در باره اندیشه دورکیم پیش می‌آید؛ درجه وفاداری به اثبات‌گرایی و برداشت و تلقی او از این شیوه فکری در جامعه‌شناسی است.

روش‌شناسی دورکیم (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷)

دورکیم اولین جامعه‌شناسی است که به طور جدی سعی می‌کند روش‌های علوم طبیعی و به ویژه بهره‌گرفتن از تحلیل‌ها و روش‌های آماری را در علوم اجتماعی به کار ببرد. می‌توان گفت که وی اثبات‌گرایی کنت را به حد اعلای تجربه‌گرایی و علم‌گرایی می‌رساند (تنهایی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۰). از دید دورکیم، کنت با وجود روش اثباتی‌اش، یک فیلسوف باقی ماند و با تطبیق جزمی (قانون مراحل سه‌گانه) خود به کل گستره تحول اجتماعی انسان، کار خود را بیشتر به عنوان فرجام‌دانش جامعه‌شناسی تلقی کرد تا اینکه علمی جدید را آغاز کند (گیدنز، ۱۳۶۳: ۳۱).

بعد دیگر کار دورکیم این است که سعی می‌کند در تحلیل‌هایش، عامل فلسفی، روانشناختی و تاریخی را کمتر دخالت دهد و بیشتر به مسائل خاص جامعه‌شناسی به اصطلاح "عین‌گرایانه" دقت کند (تنهایی، ۱۳۷۴: ۱۳۰). جامعه‌شناسی باید از فلسفه کاملاً جدا و مستقل باشد. فلاسفه سعی می‌کنند امور جامعه‌شناسی را کاهش و تنزل دهند و به امور غیر جامعه‌شناسی تبدیل کنند. جدایی جامعه‌شناسی از فلسفه

یافته‌ها و کشفیات روشی برای اجرا و سپس آزمایش فرضیه‌های اجتماعی است. شرح و تفسیر^۱ نتایج عقلانی، هنگامی صحیح است که رد منطقی نداشته و با مشاهدات و شواهد تجربی سازگار باشد (استربرگ، ۱۳۸۴: ۲۵).

ث) هیچ چیزی ورای واقعیت و قوانین محقق علوم وجود ندارد. واقعیت‌ها صرفاً از طریق مشاهده و اندازه‌گیری داده‌ها قابل توصیف و تبیین هستند. بنابراین نظریه‌های هنجاری در معرفت‌پوزیتیویستی علوم اجتماعی محلی از اعراب ندارد (ازغندی، ۱۳۸۴: ۱۲۳). برای شناخت پدیده‌های مربوط به فرایندهای اجتماعی، که در زمره پدیده‌های علوم انسانی می‌باشند، لازم است پژوهشگر آنها را در شرایط طبیعی‌شان مطالعه کند، تا بتواند به شناخت بهتری از آنها دست یابد. بر این اساس متخصصان، گزاره‌های تحقیق را صورتبندی کرده و تحت شرایط کنترل شده به طور دقیق مورد اندازه‌گیری قرار می‌دهند.

ج) پوزیتیویسم در وسیع‌ترین معنای خود به مفهوم رد متافیزیک است. طرفداران این نظریه معتقدند، هدف علم عبارت است از توصیف پدیده‌ها آن‌گونه که به تجربه در می‌آیند. در نتیجه رو به ایده‌ی تجربه‌گرایی دارند. ایده‌ای که مشاهده و آزمایش را هسته مرکزی فعالیت‌های علمی تلقی می‌کند. فلسفه را خارج از علم می‌داند و یا کلاً آن را بی‌معنی و مبهم تلقی می‌نماید (توسلی، ۱۳۷۶: ۴۷-۵۰). بسیاری از پوزیتیویست‌ها تحلیل‌ها و گزاره‌های فلسفی و حتی برخاسته از الهیات محض را به لحاظ علمی بی‌اعتبار می‌دانند. بحث روش در این حوزه معرفتی، با امیل

در واقع به معنای ابتناء و معادل شدن آن با تجربه گرائی بود (کچویان و کریمی، ۱۳۸۵:۳۲۴).

از دید دورکیم، نخستین کار جامعه‌شناس باید تعریف‌اشیائی باشد که مطالعه می‌کند، تا پژوهشگران بدانند که موضوع مطالعه چیست؟ این نخستین و ضروری‌ترین شرط هر تحقیق است. چون از راه تعریف نخستین است که موضوع به وجود می‌آید. پس بر حسب چگونگی این تعریف، موضوع علم، شیء یا جزء شی خواهد بود (دورکیم، ۱۳۷۳، ص ۵۵). از طریق داده‌های مشاهده پذیر است که تعاریف اولیه حاصل می‌شود. ما نیازمند مفاهیمی هستیم که بیانگر و منعکس‌کننده اشياء چنان که هستند، باشند، نه چنانکه در زندگی عملی مفیداند (Bryant, 1985: 37). باید عناصر تعاریف ابتدایی خود را مستقیماً از محسوسات اقتباس کرد.

هرچه موضوع حس ثبات بیشتری داشته باشد، عینی‌تر است. زیرا شرط هرگونه عینی بودن وجود تکیه گاهی پایدار و عین خود است که بتوان تصور را به آن برگردانید و امور متغیری را که از امر ذهنی سرچشمه می‌گیرد حذف کرد (توسلی، ۱۳۶۹: ۲۳). برای عینیت در علوم اجتماعی می‌توان از آمار استفاده کرد (کتاب خودکشی). از نظر وی "نرخ‌ها" هم چون شاخص پدیده‌هایی که ابعاد آن‌ها به صورت بلاواسطه قابل درک نیستند، عمل می‌کنند (Bryant, 1985: 35). پس مقوله‌های جامعه‌شناختی، اموری ذهنی و غیر قابل دسترس نیستند، بلکه عینی، قابل مشاهده و قابل تجربه و بررسی می‌باشند (تنهایی، ۱۳۷۴: ۱۳۱).

در مرحله بعدی، باید به صورت مجزا در جستجوی علت موثر ایجاد پدیده‌ای اجتماعی و کارکردی که آن پدیده عهده دار می‌شود باشیم. در

تبيين علی، با این سؤال که «چرا پدیده‌ی اجتماعی خاصی اتفاق افتاده است؟» مواجه هستیم و در تبیین کارکردی، با این سؤال که «چرا واقعه‌ی اجتماعی خاصی، در یک جامعه‌ی خاص دوام یافته است؟». به عقیده دورکیم، علت این که جامعه‌شناسی هنوز، به صورت یک علم در نیامده، نبود تفکیک دقیق بین دو مقوله‌ی علل موجب و کارکردهای یک واقعه‌ی اجتماعی است (دورکیم، ۱۳۷۳: ۱۱۲). تبیین علی مستلزم تلاش در جهت دریافت شرایط قبلی است که موجب یک تاثیر معینی است. در حالی که تبیین کارکردی مستلزم توالی (نتایج) یک واقعیت اجتماعی (قطع نظر از علتش) برای پیکره اجتماعی یا زمینه بزرگتری که در آن قرار دارد، است (ترنر و بیگلی، ۱۳۸۴: ۴۰۷-۴۰۶).

در فرایند بعدی، دورکیم از روش مقایسه‌ای برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی استفاده می‌کند. چون پدیده اجتماعی مسلماً به عمل آزماینده تن در نمی‌دهند. پس تنها روش مناسب جامعه‌شناسی، روش مقایسه است. بنابراین هرگاه بخواهیم روش مقایسه را به نحوی علمی به کار بریم. یعنی از اصل علیت آن چنانکه از خود علم بر می‌آید پیروی کنیم، باید قضیه را بر مبنای مقایسات خود قرار دهیم. یعنی به خاطر داشته باشیم که معلول واحد همواره با علت واحد مطابقت دارد (گیدنز، ۱۳۶۳: ۳۸-۳۷). در میان صور مختلف روش مقایسه، روش تغییرات متقارن، عالی‌ترین وسیله تحقیق در جامعه‌شناسی است. چراکه از درون به پیوند علی می‌رسد. دوم اینکه، با آن می‌توان مدارکی را به کار برد که بهتر انتخاب و نقادی شده است و سوم اینکه، این روش عینی است و این تصور بر سراسر آن حاکم است که وقایع اجتماعی شیء هستند و باید با آنها مانند شیء رفتار

کرد (دورکیم، ۱۳۷۳: ۱۲۰-۱۲۴).

واقعیت‌های اجتماعی دیگر باشند. به همین جهت هنگامی قابل درک و فهم هستند که در درون نظام اجتماعی مربوط، مورد بررسی قرار گیرند (قرائی مقدم، ۱۳۷۴: ۶۷). فرد، واقعیت‌های اجتماعی یا شیوه‌های جمعی عمل یا اندیشه را کاملاً شکل یافته می‌یابد. به علاوه نمی‌تواند از آن بگریزد یا آنها را تغییر دهد. واقعیت‌های اجتماعی، واقعیتی بیرونی یا عینی را تاسیس می‌کنند، به این معنی که سوژه فردی آنها را خلق نکرده است (لهمان، ۱۳۸۵: ۷۱).

قواعد مشاهده واقعیات اجتماعی

نخستین و اساسی‌ترین قاعده این است که وقایع اجتماعی را شیء یا امری جدا از تفکر بشماریم (قرائی مقدم، ۱۳۷۴: ۷۲). اما شیء چیست؟ شیء چیزی است که ذهن در صورتی می‌تواند به فهم آن نائل گردد که به مدد مشاهده و آزمایش امر اجتماعی مورد مطالعه خود را از پیچ و خم‌های مراحل ذهنی و شخصی خارج کرده به مرحله عینی و خارجی علمی وارد گرداند (نراقی، ۱۳۷۹: ۹۵). حقایق اجتماعی را چیز شمردن، یعنی تجریدی که باید انجام شود. تا به وجود جامعه و استقلال آن از هر فرد خاص، روشن شود. آنگاه جامعه را می‌توان به روش‌های مشاهده عینی مطالعه کرد. مهم‌ترین خصیصه چیز این است که تابع اراده افراد نیست (گیدنز، ۱۳۶۳: ۳۱).

دومین قاعده این است که واقعیت‌ها بر افراد تحمیل می‌شوند و میزان بالایی از اجبار در مورد آن وجود دارد. احکام اخلاقی، هنجارها و قوانین نمونه‌های روشنی در این زمینه‌اند (قرائی مقدم، ۱۳۷۴: ۷۳). افراد در یک مجموعه‌ای از ساخت و نظامی از ارزش‌ها، عقاید و هنجارها به دنیا می‌آیند و

تعریف واقعیت اجتماعی از نظر دورکیم

دورکیم، هدف جامعه‌شناسی علمی را برخلاف هدف‌های دیگر حوزه‌های معرفتی نظیر فلسفه، اخلاق و ایدئولوژی تنها مطالعه‌ی وقایع اجتماعی^۱ و تبیین علمی آنها معرفی می‌کند (قرائی مقدم، ۱۳۷۴: ۶۸). «واقعیت اجتماعی» موضوعات خاص جامعه‌شناسی هستند (ترنر و بیگلی، ۱۳۸۴: ۴۰۳). دورکیم وقایع اجتماعی را به شیوه‌های عمل کردن، اندیشیدن، احساس و به طور کلی هر سازمان معینی از امور فردی اطلاق می‌کند. علاوه بر آن وی واقعیت اجتماعی را به «جریان‌های اجتماعی» نیز نسبت می‌دهد (دورکیم، ۱۳۷۳: ۳۰). دورکیم از آن‌جا که پدیده‌های اجتماعی را به عنوان پدیده‌های طبیعی می‌دید، آنها را با استفاده از همان روش‌های علمی مورد استفاده در علوم مانند فیزیک و شیمی مطالعه می‌کرد (استونز، ۱۳۷۹: ۷۷).

واقعیت‌های اجتماعی همان اشیاء یا چیزهایی هستند که می‌توان آنها را به تجربه درآورد (تنهایی، ۱۳۷۴: ۱۳۱). سرشت مقیدکننده حقایق اجتماعی از خاصیت خارجی بودن آنها ناشی می‌شود. همان‌طور که سرشت مقیدکننده جهان فیزیکی که در آن حرکت می‌کنیم از خاصیت خارجی بودنش به دست می‌آید. به عنوان مثال قواعدی که در حقوق قراردادی نهفته است، مستقل از فرد وضع شده‌اند و اجبارهای معینی را بر او تحمیل می‌کنند (گیدنز، ۱۳۶۳: ۳۲). واقعیت‌های اجتماعی محصول افراد نیستند. واقعیت اجتماعی تنها می‌تواند محصول

به خاطر اینکه این واقعیات نمادی و ساختی ابتدائاً نسبت به افراد خارجی هستند و همین که افراد می‌آموزند که به ایفای نقش در ساخت‌های اجتماعی پرداخته، به هنجارها وفادار باشند و ارزش‌های اساسی را بپذیرند، آنان چیزی خارج از خود را احساس می‌کنند (ترنر و بیگلی، ۱۳۸۴: ۴۰۴).

سومین قاعده، تمایز بین طبیعی و مرضی در جوامع است. دورکیم پدیده‌های اجتماعی را به دو دسته ی «بهنجار و نابهنجار» طبقه بندی می‌کند. وضعیت‌های بهنجار نشان دهنده ی سلامت جامعه و پدیده‌های نابهنجار نشان دهنده ی بیماری جامعه است (موحدابطحی، ۱۳۸۷: ۱۳۵). در هر جامعه موقعی که امری عمومیت کامل یافت؛ نسبت به آن جامعه صورت طبیعی دارد، در صورتی که ممکن است همان امر در جامعه دیگر چندان شایع و مورد قبول نبوده صورت غیر طبیعی یا مرضی داشته باشد (توسلی، ۱۳۶۹: ۶۴).

خودکشی به عنوان یک واقعیت اجتماعی

دورکیم، پدیده خودکشی را به عنوان رویدادی اجتماعی در نظر می‌گرفت که غیرقابل تقلیل به روانشناسی فردی و زیست‌شناختی است. خودکشی یک واقعیت اجتماعی است و باید به وسیله سایر حقایق اجتماعی توضیح داده شود. جامعه‌شناس نباید خودکشی را به عنوان مجموعه‌ای از افعال فردی در نظر بگیرد. بلکه باید آن را به عنوان پدیده‌ای کلی بررسی کرد که در آن، عوامل اجتماعی سبب خودکشی در یک فرد می‌شوند (گیدنز، ۱۳۶۳: ۳۷). خودکشی یک مسئله اجتماعی است که دورکیم نوع و میزان آن را با نوع و میزان همبستگی و کنترل

اجتماعی تحلیل کرده است. وی خاطر نشان می‌کند که اگر درصد خودکشی کشورهای اروپایی را با هم مقایسه کنیم، تفاوت‌های ثابت و مشخصی میان آنها می‌بینیم. پس ما با یک واقعیت اجتماعی روبرو هستیم؛ بدین طریق تعمیمی علی که همبستگی اجتماعی را با خودکشی پیوند می‌دهد برقرار می‌سازد. هرچه جامعه دینی یکپارچه‌تر باشد، میزان خودکشی در آن جامعه کمتر خواهد بود (گیدنز، ۱۳۶۳: ۳۸). دورکیم همچنین بر این باور است که میزان جرایم و خودکشی، در تمدن غربی، نه یک امر هنجار، بلکه نشانه یک بیماری است که در صورت تداوم، تمدن تازه ظهور غرب را نابود خواهد کرد (موحدابطحی، ۱۳۸۷: ۱۳۵).

برخلاف دیدگاه دورکیم، برای تحلیل عینی وقایع اجتماعی با جامعه‌ای رو به رو هستیم که حدود آن، به هیچ وجه شناخته شده و ثابت نیستند. یک جامعه واقعی، جامعه‌ای است مرکب از عقاید و ارزش‌های مختلف که تعیین میزان سهم هر کدام از آنها، در ساختار کل نظام، به سادگی ممکن نیست (موحدابطحی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). برقراری همبستگی میان میزان خودکشی‌ها و یک عامل معین مانند عامل دینی مستلزم اثبات این قضیه است که در مواردی که موضوع مقایسه را تشکیل می‌دهند، هیچ‌گونه عامل متفاوت دیگری (متغیر مزاحم) دخالت ندارد. عامل مذهبی را به دشواری می‌توان از عوامل دیگر جدا ساخت. نمی‌توان نظرات و مبانی فکر دورکیم را خالی از اشکال دانست. بسیاری از انتقاداتی را که بر اثبات‌گرایی وارد می‌شود، درباره او نیز صادق است. دیدگاه‌های مختلفی در مقابل پوزیتیویسم قرار گرفت و از جهات مختلفی آن را به چالش طلبید. این یگانه‌انگاری روش شناختی میان علوم اجتماعی و علوم

تجربی به مشکلات اندازه‌گیری، دقت، تکرار پذیری و به خصیصه‌های معناداری و تاریخت موضوعات اجتماعی برخورد.

در حالی که اثبات‌گرایی بر مشاهده محض تکیه دارد، کوئین استدلال می‌کند که این کار ناممکن است، زیرا نظریه در کل مشاهده تجربی وجود دارد. حتی ساده‌ترین اعمال مشاهده متضمن شبکه‌ای از باورهاست که هم از عمل مشاهده فردی بسیار دور و هم نسبت به آن بسیار پیچیده‌تر است. حس‌های ما نمی‌توانند دسترسی به (حقیقت مورد نظر) را در اختیار ما بگذارند. بنابراین واقعیت‌های محض، واقعیت‌های بدون تفسیر وجود ندارند و تفسیر همواره در برگیرنده نظریه است. برخلاف اعتقاد پوزیتیویست‌ها مشاهده و ادراک همواره تحت تاثیر تعهدات نظریه‌ای و مفهومی پیشین قرار دارد. آنها یا به گونه‌ای پیشینی در ذهن وجود دارند یا نتیجه یک زبان نظریه‌ای قبلی هستند (Quine, 1961:41-43).

پوپر نشان داده است که به دلیل اتکای شواهد تاییدکننده گزاره‌های برگرفته از نظریه بر نمونه‌گیری آماری و اصول استقرا، منطق آزمون فرضیه باید بر ابطال‌پذیری^۱ و نه صدق‌پذیری^۲ استوار باشد. پوپر در ضمن تاکید کرده که هرگونه مشاهده‌ای مبتنی بر یک نظریه است و به سخنی می‌توان (بار نظری^۳) مشاهده را نادیده گرفت (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۳۶). پوپر به جای مفهوم اثبات‌پذیری^۴ موضوع آزمون‌پذیری^۵ را قرار می‌دهد. یعنی راهی برای آزمون نظریه مورد نظر وجود داشته باشد. از منظر

پوپر نظریات به مثابه حدس‌های زیرکانه‌ای در نظر گرفته می‌شوند که به وسیله آزمون و مشاهده مورد قضاوت قرار می‌گیرند (Popper, 1976:105). حدسی که در برابر تعدادی آزمون سخت تاب آورده باشد موقتاً پذیرفته می‌شود، اما تنها موقتاً. ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم به یک نظم یا قانون علمی، معرفت‌یقینی پیدا کنیم. چرا که ممکن است نظریه مورد نظر در همان آزمون یا مشاهده بعدی در هم بشکند (گلیس، ۱۳۸۱: ۴۹).

این مکتب از سوی دیگر مورد نقادای‌های بسیار بدیع فیلسوفان تفسیرگرا قرار گرفت، از این دیدگاه، موضوعات و پدیدارهای اجتماعی را نمی‌توان به هیچ روی آنها را برحسب کمیات یا نسبت‌های فیزیکی، تعریف یا تحدید یا تبیین کرد (زیبا کلام، ۱۳۷۸: ۳۰۵). موضوعات تحقیق عالمان اجتماعی یا واقعیات و پدیدارهای اجتماعی توسط چارچوب ارزشی و بینشی ایشان تعیین می‌شود و به همین دلیل، این موضوعات ابداً به «صورت یکسانی» به مشاهده افراد مختلف در نمی‌آید. این گروه در برابر پوزیتیویست‌ها که روش‌شناسی‌های عمدتاً کمی و علی برای علوم اجتماعی و انسانی ارائه کرده بودند، به عرضه روش‌شناسی‌های متکی به پدیدارشناسی و یا تاویل‌گرایی (هرمنوتیک) و یا متکی به بررسی نقش شخصیت و احوال روانی و ذهنی او که در آنها از شیوه موسوم به "همدلی"^۶ استفاده می‌شود اقدام کردند. پیتر وینچ، فیلسوف بریتانیایی، یکی از پر بحث‌ترین دفاع‌ها را از روش هرمنوتیکی علوم اجتماعی کرده است. او در کتاب پرنفوذش، ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه (۱۹۵۸)، فلسفه زبان

1. Falsifiability
2. Confirmation
3. Theory_laden
4. Verifiability
5. Testability

نقد روش شناختی دورکیم از نگاه وینچ

روابط اجتماعی، تعبیر ایده‌هایی است که از موقعیت داریم. او در مقابل دیدگاه پوزیتیویستی دورکیم، با قاطعیت بیان می‌کند که فهم جامعه از لحاظ منطقی با فهم طبیعت متفاوت است و نتیجه می‌گیرد که «فهم (و شناخت) جامعه نمی‌تواند به یک معنای کاملاً مقبول، "مشاهده‌ای" و "تجربی" باشد» (وینچ، ۱۳۸۶: ۱۰۴-۱۰۵). دنیای اجتماعی در این نظر شبیه به دنیای طبیعی نیست. در مطالعه جامعه با دنیایی روبرو هستیم که قبلاً تفسیر شده و تلاش‌های فعالانه، آن را تداوم بخشیده است. شرط ورود به این دنیا و توصیف مشخصات آن این است که سرشت با معنای فعالیت اجتماعی را درک کنیم (گیدنز، ۱۳۶۳: ۱۰۲). فهم ما از موضوعات بستگی دارد به شناخت ما نسبت به اهمیت آشکار درک موقعیتی که انسان زندگی خود را در آن می‌گذراند. در برابر عمل معنی دار اجتماعی انسان‌ها، پدیدارهای طبیعی بی معنی هستند (وینچ، ۱۳۸۶: ۱۰۵-۱۰۸). به نظر وینچ، دورکیم از معنای رفتار، که به صورت ذهنی قصد شده غافل شده است و بیش‌تر به امور خارجی و اشیای مادی توجه دارد.

وینچ می‌پرسد اگر علوم اجتماعی با علوم طبیعی مشابه نیست، به چه چیز شبیه است؟ و اگر علم به معنای تجربی یا پوزیتیویستی آن در حوزه علوم اجتماعی نفی می‌گردد بدلیل آن چیست؟ در ارتباط با این سوال، وی نقادی خود را با انتقاد از نگرش سنتی غربی‌ها در مورد رابطه علم و فلسفه مطرح می‌سازد و بیان می‌کند که یکی از محوری‌ترین وجوه جوهر وجودی فلسفه یعنی مابعدالطبیعه، موضوعیت و اعتبار خود را در فلسفه غرب از دست می‌دهد و

ویتگنشتاین را با جامعه‌شناسی وبر ترکیب کرد تا نقدی را برای راست‌گویی اثبات‌گرایی ارائه دهد.

پیتر وینچ

از نگاه وینچ، علوم اجتماعی از لحاظ مفهومی و منطقی با علوم طبیعی متفاوت است. تفاوت آنها هم روش شناختی است و هم هستی‌شناختی، چرا که جامعه و طبیعت دو ماهیت کاملاً متفاوت هستند (دلانتی، ۱۳۷۹: ۱۱۶). در علوم اجتماعی روشی که برای بررسی افراد به کار گرفته می‌شود، مبتنی بر تلقی پیشینی از انسان است و این تلقی پیشینی مبتنی بر پیش‌زمینه‌های فلسفی نظریه پرداز اجتماعی است (Fay, 2000:55). در پژوهش‌های علوم اجتماعی رابطه محقق با موضوع تحقیق رابطه ای صرفاً مشاهده‌گر/مشاهده شونده (موضوع تحقیق) نیست. به عبارت دیگر، رویدادهای اجتماعی را نمی‌توان و نباید به سان ناظر بیرونی مشاهده کرد؛ بلکه باید با توجه به هنجارها و معیارهای مرسوم آن جامعه آن را مشاهده و تفسیر کرد (Pettit, 2000: 75-77). در نظریه پردازی اجتماعی، محقق با داشتن پیش‌فرض‌هایی درباره انسانها به درون زندگی اجتماعی وارد می‌شود و اعمال و رفتار آدمیان را مورد بررسی علمی قرار می‌دهد. اما در علوم طبیعی تلقی پسینی از اشیا و جهان طبیعی وجود دارد. محقق هیچ نوع پیش‌برداشتی را در ذهن نمی‌پرورد و تنها پس از برخورد و لمس و ارتباط نزدیک با رویدادها، یا اشیا و اجسام آنها را درک کرده و شناختی از آنها به دست می‌آورد.

مورد تهاجم مستمر پوزیتویست‌هایی همچون دورکیم قرار می‌گیرد.

بازگشت به فلسفه

اشکال رویکرد دورکیم در آن است که خود را از فلسفه جدا می‌کند. فلسفه جایگاهی در تفکر دورکیم ندارد. در حالی که وینچ معتقد است که فلسفه نقش مهم و غیر قابل جایگزین در فهم موضوعات و پدیده‌های اجتماعی به عهده داشته است. البته این به معنی جایگزینی فلسفه با علم نیست. عالم، ماهیت، علت‌ها و معلول‌های اشیاء و روندهای واقعی جزئی را بررسی می‌کند. اما فیلسوف با ماهیت واقعیت، به عنوان واقعیت و به نحو عام سر و کار دارد (وینچ، ۱۳۸۶: ۱۴). از نگاه فلسفه، انکار حقایق ماورای مادی و محدود ساختن خود به امور محسوس و مادی، به انکار اصل هستی و سفسطه منجر می‌شود (توسلی، ۱۳۶۹: ۶۸). به اعتقاد وینچ علوم اجتماعی بیش از هر معرفتی به فلسفه، قرابت و نزدیکی دارد. چرا که هم فلسفه و هم علوم اجتماعی با تحقیق در معانی و مفاهیم و تأمل در ارتباطات مفهومی سرو کار دارد (وینچ، ۱۳۸۶: ۴). هر تحقیق ارزنده‌ای از جامعه باید خصیصه فلسفی داشته باشد و هر فلسفه ارزنده‌ای باید با ماهیت جامعه بشری سرو کار داشته باشد (وینچ، ۱۳۸۶: ۹). وی تبیین ماهیت پدیده‌های اجتماعی به نحو عام را کار فلسفه می‌داند. همچنان که اتین ژیلسون^۱ در نقد تفکر اثبات‌گرایی دورکیم اشاره دارد که «نمی‌توان از فلسفه دست کشید مگر اینکه علم را رها کرد... شما که از مابعدالطبیعه به بهانه ناقص بودن استدلال عقلی دست برداشتید، چاره

ای ندارید جز اینکه یا علم را بر شالوده غیر علمی بنیاد کنید - و این مستلزم از دست دادن علم است - یا معرفت علمی را کاملاً عینی بدانید و این متضمن از دست دادن فلسفه است و همین جا است که عصر آشفته‌گی عقلانی و هرج و مرج اجتماعی آغاز می‌شود» (توسلی، ۱۳۶۹: ۶۹).

رویکرد تفهیمی وینچ

وینچ فلسفه زبان ویتگنشتاین را با جامعه‌شناسی و بر ترکیب کرد تا نقدی را بر اثبات‌گرایی ارائه دهد. چیزی که آماج حمله وینچ قرار داشت، مفهوم اثباتی علم اجتماعی مورد نظر دورکیم، میل و ویلفردو پارتو بود (دلانتی، ۱۳۷۹: ۱۱۶). وی جامعه را از حیث ماهیت، متفاوت از طبیعت می‌داند و در سراسر کتاب ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه، بر این موضوع تأکید می‌کند که مناسبات اجتماعی درونی‌اند. از این‌رو، کنش متقابل انسان‌ها را «تجسم نظرات» می‌داند. وی معتقد است این کنش متقابل را بیش‌تر می‌توان به «تبادل ایده‌ها در یک گفت‌وگو مقایسه کرد تا به کنش متقابل نیروها در یک دستگاه فیزیکی» (وینچ، ۱۳۸۶: ۱۲۱).

اشکال کار دورکیم این است که نمی‌توانند ببینند کنش اجتماعی اساساً به وسیله زبان تعریف می‌شود؛ کنش اجتماعی به وسیله قاعده تعیین می‌شود نه علیت. وینچ استدلال می‌کند که کنش اجتماعی معنی دار تنها در صورتی فهم می‌شود که با نظام قواعد زبان مرتبط باشد. او با استفاده از مفهوم "شکل زندگی" ویتگنشتاین و نظریه‌ای که می‌گوید معنی در "بازی‌های زبانی"^۲ ایجاد می‌شود، استدلال می‌

تعاریف همگی معنای خود را از بافت فعالیت اجتماعی انسان در آن به کار می‌روند، کسب می‌نمایند. وی معتقد است که عمل اجتماعی یک عمل معنی‌دار است که از طریق زبان صورت می‌گیرد و انسان در محدوده‌ی زبان است که می‌اندیشد و عمل می‌کند.

به ادعای وینچ مفاهیم اساسی معرفت‌شناسانه نظیر بینه، تایید و عدم تناقض از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت است و به این اعتبار نمی‌توان از دیدگاهی فرا فرهنگی به نقد فرهنگ‌های دیگر پرداخت. هر جامعه‌ای معیارهای عقلانیت خاص خود را دارد از آن رو که زبان خاص خود را دارد و در هر زبان شیوه‌های خاصی برای مشخص ساختن صحیح از خطا موجود است. به این اعتبار ما تنها می‌توانیم از (معیارهای خود و دیگران) سخن بگوییم و از (معیارهای عام و فراگیر) بی‌بهره خواهیم ماند (پایا، ۱۳۸۱: ۱۹۲). به دیگر سخن به واسطه وجود بازی‌های زبانی مختلف و وجود رابطه این‌همانی میان زبان و اندیشه، نمی‌توان از تنها یک ملاک عام و کلی عقلانیت سخن گفت. وینچ در این خصوص به تصریح می‌گوید: فهم، اشکال مختلف به خود می‌گیرد، هیچ‌هنجار کلی فهم وجود ندارد (وینچ، ۱۳۸۶: ۱۰۲). به نظر می‌رسد که واقعیات اجتماعی دائماً در بستر واقعیات تاریخی تغییر می‌کند، از این رو محقق پیوسته در تحقیقات اجتماعی به بازنمایی واقعیات‌ها می‌پردازد و تصویر مورد قبول او از واقعیات، تصویری ثابت و همیشه معتبر نخواهد بود.

کند که کنش اجتماعی در داخل یک "شکل زندگی" عینی "تابع قاعده" است؛ زبان ما و روابط اجتماعی ما دو روی یک سکه اند (وینچ، ۱۳۸۶: ۱۲۳). ویتگنشتاین متأخر با طرح نظریه «بازیهای زبانی» به برداشتی جدید از رابطه زبانی به امر واقع می‌رسد که معنی یک کلمه، عبارت است از کاربردی که در یک بازی زبانی دارد. در این بازی زبانی، با یک فعالیت قاعده‌مند یا یک شکل زندگی روبرو هستیم که واژه‌ها و تعابیر، کاربردی دارند که با قواعد و قراردادهای مشخص می‌شوند (گلیس، ۱۳۸۱: ۲۱۶).

وینچ با بهره‌گیری از مفهوم بازی‌های زبانی و صورت حیات مدعی شد، میان روش علوم اجتماعی و علوم طبیعی تفاوت کامل برقرار است و به شیوه ویتگنشتاین متأخر که رهیافت‌های صوری به معنا را کنار گذاشت، با رهیافت‌های صوری و منطقی در علوم اجتماعی به مخالفت برخاست و با برقرار کردن تناظر میان بازی‌های زبانی مختلف و عملکردهای اجتماعی گوناگون، یادآور شد که چون این هر دو تابع قاعده هستند. بنابراین در هر دو قلمرو، معنا و فهم، تابع ظرف و زمینه است، خواه زمینه زبانی (گفتار شفاهی یا متن) و خواه بافت اجتماعی (پایا، ۱۳۸۱: ۱۹۰). چون مرزهای زبان هر فرد مرزهای عالم او را مشخص می‌سازد و چون شمار زیادی زبان وجود دارد، بنابراین هر یک از ما در عرصه فهم با محدودیت‌های خاص به خود روبرو هستیم، محدودیت‌هایی که در زبان و در "صور عقلانیت" ما مضمّن است (Winch, 1970: 92).

از نظر وینچ هر رفتار معنی‌دار و همه رفتارهای خاص انسانی بالطبع، محکوم قاعده است. این قواعد و معیارها به «بافت اجتماعی یک فعالیت مشترک بستگی دارد» (وینچ، ۱۳۸۶: ۱۳۷). اصول، احکام،

نتیجه‌گیری

در بخش اول نوشتار، تلاش شد رویکرد پوزیتویستی دورکیم در مطالعه پدیده‌های اجتماعی توضیح و تبیین گردد. دورکیم روش‌های علوم طبیعی و به ویژه تحلیل‌ها و روش‌های آماری در علوم اجتماعی را به کار می‌گیرد. و در تحلیل‌هایش، عامل فلسفی، روانشناختی و تاریخی را کمتر دخالت می‌دهد و بیشتر به مسائل خاص جامعه‌شناسی به اصطلاح "عین‌گرایانه" دقت می‌نماید. از دیدگاه وی، جامعه‌شناسی باید از فلسفه کاملاً جدا و مستقل باشد. جدایی جامعه‌شناسی از فلسفه در واقع به معنای معادل شدن آن با تجربه‌گرایی بود. به طوری که از نظر او، مقوله‌های جامعه‌شناختی، اموری ذهنی و غیر قابل دسترس نیستند، بلکه عینی، قابل مشاهده و قابل تجربه و بررسی می‌باشند. دورکیم، هدف جامعه‌شناسی علمی را برخلاف هدف‌های دیگر حوزه‌های معرفتی نظیر فلسفه، اخلاق و ایدئولوژی تنها مطالعه‌ی وقایع اجتماعی و تبیین علمی آنها معرفی می‌کند. واقعیت‌های اجتماعی همان اشیاء یا چیزهایی هستند که می‌توان آنها را به تجربه درآورد. دورکیم از آن‌جا که پدیده‌های اجتماعی را به عنوان پدیده‌های طبیعی می‌دید، آنها را با استفاده از همان روش‌های علمی مورد استفاده در علوم فیزیک و شیمی مطالعه می‌کرد.

در قسمت دوم مقاله، دیدگاه وینچ در مقابل پوزیتویسم دورکیم مورد بررسی قرار گرفت. وینچ، فلسفه زبان ویتگنشتاین را با جامعه‌شناسی وبر ترکیب می‌کند و نقدی بر اثبات‌گرایی ارائه می‌دهد. از نگاه وینچ، علوم اجتماعی از لحاظ مفهومی و منطقی با علوم طبیعی متفاوت است. تفاوت آنها هم

روش‌شناختی است و هم هستی‌شناختی، چرا که جامعه و طبیعت دو ماهیت کاملاً متفاوت هستند. او در مقابل دیدگاه پوزیتویستی دورکیم، با قاطعیت بیان می‌کند که فهم جامعه از لحاظ منطقی با فهم طبیعت متفاوت است و نتیجه می‌گیرد که، فهم (و شناخت) جامعه نمی‌تواند به یک معنای کاملاً مقبول، مشاهده‌ای و تجربی باشد. در مطالعه جامعه با دنیایی روبرو هستیم که قبلاً تفسیر شده و تلاش‌های فعالانه، آن را تداوم بخشیده است. شرط ورود به این دنیا و توصیف مشخصات آن این است که سرشت با معنای فعالیت اجتماعی را درک کنیم.

به نظر وینچ، دورکیم از معنای رفتار، که به صورت ذهنی قصد شده غافل شده است و بیشتر به امور خارجی و اشیای مادی توجه دارد. رویدادهای اجتماعی را نمی‌توان مانند دورکیم به سان شیئی بیرونی مشاهده و تحلیل کرد؛ بلکه باید با توجه به هنجارها و معیارهای مرسوم هر جامعه، آن را مشاهده و تفسیر کرد و هدف از پژوهش‌های اجتماعی، شناخت اعمال انسان و تبیین نتایج و پیامدهای ناخواسته و طراحی نشده آن است. اشکال رویکرد دورکیم در آن است که خود را از فلسفه جدا می‌کند. وینچ تأکید می‌کند که علوم اجتماعی با تفهم اعمال بشری ارتباط دارد و این تفهم از طریق درک قواعدی که زندگی اجتماعی بر پایه‌ی آنها استوار شده است، ممکن می‌گردد. این قواعد در روابط متقابل افراد با یکدیگر شکل می‌گیرند و خاصیت اعتباری و قراردادی دارند و ذاتاً فرهنگی و تاریخی هستند. اما در علوم طبیعی ما با قوانین روبرو هستیم. قوانین در علوم طبیعی حکایت از وجود یک سری روابط پایدار میان اجسام و اشیاء دارد که به لحاظ عدم درک خود آن اشیاء از این روابط، ثابت،

- همیشگی و تغییر ناپذیرند.
- ۱۰- توسلی، غ (۱۳۶۹)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، انتشارات سمت، تهران.
- ۱۱- چالمرز. آ (۱۳۷۴)، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۲- خالقی، ا (۱۳۸۲)، *قدرت، زبان، زندگی روزمره در گفتمان سیاسی معاصر*، تهران: گام نو.
- ۱۳- دلانتي، گ (۱۳۷۹)، "تأویل و تفسیر در علوم اجتماعی"، ترجمه محمد عزیز بختیاری، معرفت، سال نهم، شماره سوم.
- ۱۴- دورکیم، ا. (۱۳۵۹)، *تقسیم کار اجتماعی*، ترجمه حسن حبیبی، تهران انتشارات قلم.
- ۱۵- دورکیم، ا. (۱۳۷۳)، *قواعد روش جامعه‌شناسی*، ترجمه علی محمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶- دورکیم، ا. (۱۳۷۸)، *خودکشی*، ترجمه نادر سالارزاده امیری، تهران دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۱۷- ریتزر، ج. (۱۳۷۴)، *بنیان‌های جامعه‌شناسی، خاستگاه‌های ایده‌های اساسی در جامعه‌شناسی*، ترجمه تقی آزاد ارمکی، تهران: نشر سیمرغ.
- ۱۸- زیبا کلام، س. (۱۳۷۸)، "آیا علوم اجتماعی باید از ارزشهای علوم طبیعی تبعیت کند؟"، *مجله نقد و نظر*، شماره ۱۷ و ۱۸.
- ۱۹- سید امامی، ک. (۱۳۸۷)، *پژوهش در علوم سیاسی*، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی و انتشارات دانشگاه امام صادق.
- ۲۰- سیف زاده، س. ح. (۱۳۷۹)، *مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست*، تهران: نشر دادگستر.
- منابع
- ۱- ابراهیمیان، ح (۱۳۷۲)، "پوزیتیویسم منطقی و فلسفه تحلیل زبانی"، *مجله کیهان اندیشه*، شماره ۴۷.
- ۲- ازغندی، ع (۱۳۸۴)، "پوزیتیویسم شناخت مسلط بر سیاست خارجی ج.ا.ایران"، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال اول، شماره ۱.
- ۳- استبرگ، ج (۱۳۸۴)، *روشهای تحقیق کیفی در علوم اجتماعی*، ترجمه احمد پور احمد و علی شمعی، انتشارات دانشگاه یزد.
- ۴- استونز، ر (۱۳۷۹)، *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: مرکز.
- ۵- باتامور، ت. ب (۱۳۷۳)، "روند تکوین اندیشه انتقادی"، ترجمه حسینعلی نودری، *فرهنگ توسعه*، ش ۱۶.
- ۶- پایا، ع (۱۳۸۱)، "تحلیل برخی نتایج آموزه‌های ویتگنشتاین متاخر برای علوم اجتماعی"، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۱۹.
- ۷- پایا، ع (۱۳۸۶)، "ملاحظات نقادانه درباره دو مفهوم علم اسلامی و علم بومی"، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳۰.
- ۸- ترنر، ج؛ بیگلی، ال. (۱۳۸۴)، *پیدایش نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه عبدالعلی لهسایی‌زاده، انتشارات نوید شیراز.
- ۹- تنهایی، ا. (۱۳۷۴)، *درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی*، نشر مرندیز.

- ۳۲- وینچ، پ (۱۳۸۶)، ایده علوم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه، ترجمه زیر نظر سمت، انتشارات سمت.
- 33- Bryant, C. (1985). *Positivism in Social theory and Research*, St. Martin's press New York.
- 34- Comte, A. (1974). *The Positive Philosophy*, New York: Amperes.
- 35- Delanty, G. & strydom, P. (2003). *Philosophy of Social Science: The Classic & Contemporary*, Readings, Maidenhead, Philadelphia, Open University Press.
- 36- Fay, B. (2000). "Winch's Philosophical Bearings", *History of the Human Sciences*, Vol. 13 No. 1.
- 37- Hayek, F. A. (1979). "The Subjective Character of the Data of the Social Sciences", in the counter -Revolution. *Liberty Press*, Indiana Polis.
- 38- Hempel, C. (1966). *Philosophy of Natural Science*, (Englewood Cliffs, NJ: Prentice - Hall.)
- 39- Peters, M. A. & Burbules, N. C. (2004). *positivism and Edcational Research*, London: Rowan & Littlefield.
- 40- Pettit, P. (2000). "Winch's Double-edged Idea of a Social Science", *History of the Human Sciences*, Vol. 13 No. 1.
- 41- Plant, R. (1991). *Modem political Thought* (Oxford, Blackwell).
- 42- Popper, K. D. (1969). *Conjectures and Refutations*, London, Routledge Kegan Paul.
- 43- Quine, .W. (1961). "Two Dogmas of Empricism", in his From a Logical of Wiew.2 end Edition (Cambridge, Ma Harward University Press).
- 44- Smite, S. (1996). *International Theory: Positivism and Beyond*, Cambridge University Press.
- 45- Winch, P. (1970). "Understanding a Primitive Society, in, rationality". Ed. by Bryan R. Wilson. **Oxford** : Black Well.
- ۲۱- شاله، ف. (۱۳۵۵)، شناخت روش علوم یا فلسفه علمی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۲- فروند، ژ. (۱۳۶۲)، آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه: محمدعلی کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۳- فره، ف. (۱۳۷۷)، "فلسفه پوزیتیویسم منطقی و الهیات"، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۵.
- ۲۴- قرائی مقدم، ا (۱۳۷۴)، مبانی جامعه‌شناسی، انتشارات ابجد.
- ۲۵- کچویان، ح ؛ کریمی، ج (۱۳۸۵)، "پوزیتیویسم و جامعه‌شناسی در ایران"، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۸.
- ۲۶- گلیس، د (۱۳۸۱)، فلسفه علم در قرن بیستم، ترجمه حسن نامداری، انتشارات سمت.
- ۲۷- گیدنز، آ (۱۳۶۳)، دورکیم، ترجمه یوسف ابادری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ۲۸- له مان، ج (۱۳۸۵)، ساخت شکنی دورکیم (نقدی پسا ساختارگرایانه)، ترجمه شهناز مسمی پرست، نشر نی.
- ۲۹- موحدا بطحی، م (۱۳۸۷)، "درآمدی روش‌شناسانه بر تبیین کارکردی در جامعه‌شناسی دورکیم"، فصلنامه حوزه و دانشگاه (روش‌شناسی علوم انسانی)، سال چهاردهم، شماره ۵۶.
- ۳۰- نراقی، ا (۱۳۷۹)، علوم اجتماعی و سیر تکوین آن، تهران: انتشارات فرزاد.
- ۳۱- ویر، م (۱۳۸۲)، روش‌شناسی علوم اجتماعی، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، تهران: مرکز.

